تالیف : ابو الاعلی مودودی

ترجمه : م . م . بحری



سیستم سیاسی اسلام

بۆدابەزاندنی جۆرەها کتێب:سەردانی: (مُنتدى إقرأ الثقافي)

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنتدى إقرأ الثقافي)

براي دانلود كتابهاى مختلف مراجعه: (منتدى اقرا الثقافي)

www. Iqra.ahlamontada.com



www.iqra.ahlamontada.com

للكتب (كوردى , عربي , فارسي)

سیستم سیاسی اسلام

ابوالاعلی مودودی

ترجمهٔ :

م . م . بحری

* سیستم سیاسی اسلام
* ابوالاعلی مودودی
* ترجمهٔ: م.م. بحری
* فروردین‌ماه ۱۳۶۱
* ۵۰۰۰ جلد
* حروفچینی وتنظیم صفحات: ۷ تیر

انتشارات رسالت قلم ـ ناصرخسرو، کوچهٔ حاج نایب، پاساژ مجیدی

فهرست مطالب

بسمه تعالی

۱

زمینه سازی

اسلام بیش از آنچه امروزه درمحافل‌سیاسی ومراکز علمی می‌شنویم نظامی است کاملا" دموکراتیک و مردمی .

این صدا همواره از اواخر قرن نوزدهم بگوش می‌رسد . امامتأسفانه کسانی که دموکراتیک بودن اسلام را مطرح می‌کنند در مطالعه اسلام چندان پیشتاز و متعمق نبوده و در تعالیم و اوضاع سیاسی آن دقت کافی وعمق‌نظر

وفطانت‌لازم‌رامبذول‌نمی‌دارندو صرفا" با کمی تلاش‌درجهت‌شناخت‌دموکراسی در اسلام و اطلاع بر مواضع و اقسام آن و تفاوت میان دموکراسی غربی در جهان امروز بسنده می‌کنند .

بهمین خاطر دیده می‌شود که بعضی به نظام‌جمعی‌دراسلام باتمام اشکال ظاهری آن می‌نگرند و اسم دموکراسی را به‌آن اضافه می‌کنند اماعده زیادی به علت وجود بیماری در روحشان و ناتوانی عقلی می‌خواهند ثابت کنند آنچه دربازارهای دنیای متمدن رایج است در اسلام نیز هست. این پدیده بویژه در میان ملت‌هایی که تحت سیطره و غلبه فرهنگ غربی است بیشتر بچشم می‌خورد و به‌زعم خود خدمت ارزشمندی را بدین‌می‌کنند این گروه‌به‌اسلام‌چون‌یک بچه یتیم وسر راهی‌که حیاتش در گروسرپرستی شخصی متنفذ وعالیمقام می‌باشد می‌نگرند . یا می‌ترسند ازاینکه اگر مسلمان‌باشند عزت وعظمت خود را از دست بدهند و به افتخاری نایل نشوند ومی‌ترسند ازاینکه اگر برای مردم اصول و مبانی خاصی از دینشان مانندااصول و مبانی سازمانهای اجتماعی در عصر حاضر استخراج نکنند معنون و مفتخر نشوند . یکی از نتایج این‌رهجوئی عقلی مریضانه شیوع کمونیسم میان‌آنهاست‌چراکه گروهی از مسلمین فریاد می‌زنند هان ای مسلمانان کمونیسم چهره جدیدی از اسلام است .

و وقتی دیکتاتوری را حس‌کردند فریادشان بلند که ای وای نظام اجتماعی اسلام تماما" براساس دیکتاتوری است . خلاصه اینکه تئوری‌سیاسی دراسلام یکی از پیچیدگی‌ها و رموز مشکل شده است . و نیاز فعلی وفوری ما اینکه‌موضع را روشن و نقاب و غبار از چهره سیاست اسلامی برداریم‌ومشتی محکم بردهان یاوه گویانی که می‌گویند . اسلام فقط دارای نظام اجتماعی است نه سیاسی بزنیم تا بدینوسیله چـراغی بر افروزیم که رهنمای تاریک اندیشان بوده و ره یافته‌به سعادت رسند که امروز بیش از همه‌عصرها وبیش از تمامی نسلها به نور وروشنگری نیازمندیم .

۲

زیربنای تمامی نظریات اسلامی

شایسته است قبل از هر چیز بدانیم که اسلام یک مجموعه از افکار پراکنده و راههاي متفرق که از اینجا و آنجا جمع آوری شده بگونه‌ایی که با یکدیگر هیچ رابطه‌ای نداشته، نیست. بلکه نظامی است جامع، که‌مبانی‌آن براساس محکم و استواری پی‌ریزی شده‌است. وارکان‌مهم و بزرگ آن درکنار جزئیات کوچک و دقیق، به‌آن مبانی محکم با ارتباطی‌منطقی‌پیوند دارد.

در زمینه مسائل حیاتی با شعب مختلف آن روحش و جوهرش از همان‌اصول اولیه گرفته می‌شود.

حیات اسلامی با شاخه‌ها و فروع آن از این مبانی واصول سرچشمه می‌گیرد چنانکه در درخت دانه، ریشه و ریشه ساقه و ساقه شاخه‌ها وشاخه‌ها برگها را بوجود می‌آورد.

تااینکه‌درختی‌می‌شودتناور و بزرگ. اما با تمام بزرگی وتنومندیش هر برگی با ریشه ارتباط محکمی دارد بنابراین اگربخواهی‌یکی‌ازشعب‌حیات اسلامی را بشناسی و شناختی صحیح و درست داشته باشی چاره‌یی نیست جزآنکه به اصل و ریشه‌اش برگردی و جز آن راه باب دیگری‌برای ورود به‌آن پدیده نخواهی داشت و هرگز حقیقت و ماهیت امر را جز ازطریق‌امعان نظر وتعمق و توجه به اصول و قواعد آن درک نخواهی کرد.

۳

انگیزه قیام و وظیفه پیام‌آوران الهی

هر کس بخوبی ولو بطور اجمال می‌داند که فرستادگان الهی چه وظیفه‌ایی داشته‌اند. اینوظیفه در انحصار نبی‌اکرم (ص) نبوده بلکه جمیع پیامبران و فرستادگان الهی از ابتداء تا انتها انسانها را به اسلام وتسلیم درمقابل ارزشهای والای الهی و به‌توحیدات باریتعالی دعوت نموده‌انداما این مساله پیش می‌آید که خوب این دعوت از انسانها به‌اسلام وتوحیدالله

به چه منظور بوده است و اصولا" مفهوم پرستش یک خدا چیست؟ وچرا باید یکتائی خدا را پذیرا شد؟ بیان الهی در قرآن بیانگر مطلب است.

ما لکم من اله غیره

معبودی جز الله که یکتاست نمی‌باشد. چرا انبیاء اینسان برواحد بودن خدا تکیه داشتند وچرا آنها را مصرانه به‌پرستش خدای‌واحد دعوت واز پرستش وپیروی‌طاغوت برحذرمی‌داشتند. انبیاء می‌گفتند. *اعبدوالله‌مالکم من‌اله غیره*. پرستشگر فقط خدا باشید چرا که‌معبودی‌جز اوبرای شمانیست.

چراچنین‌می‌گفتند؟ آیا بااین‌شعار فقط می‌خواستندکه‌درمعابدشان تحولی ایجاد کرده و صرفا" در مقابل یکتای واحد سربرخاک سایند و اینکه درشئون و امور مملکت خود آزاد باشند وهرچه می‌خواهند بکنند ومطیع هر پادشاهی یافرماندهی که‌می‌خواهندباشند. آیاصرفا"پیامبران‌چنین‌می‌خواستند خیر چرا که‌حکومت‌ها ومقامات‌مگردیوانه‌بودند که آنها را ازانجام واجبات ومناسک عبادی مانع شوند و درمسائلی دخالت کنند که هیچگونه تضادی‌با منافع‌آنها نداشته باشد؟ پس انگیزه‌درگیری و مخالفت با پیامبران وتحریک توده‌ها علیه‌آنها چه بوده؟ قرآن به صراحت این موضع را بیان می‌کند.

قرآن آشکارا می‌گوید درگیری کفار در یک مبارزه مستمر باپیامبران بخاطرانکار وجودخدانبودمبل‌شایداعتراف داشتند بهاینکه‌خداوند آسمانها و زمین‌را آفریده خودشان مخلوق خدا هستند. و اینکه هموست که امور را تنظیم و تدبیر می‌کند و اوست که باران می‌بارد و بادهای باران‌زا می‌فرستد و خورشید و ماه و زمین و آسمان و محتویات آن به‌دست‌قدرت اوست.

بگو زمین و کسانی که درآن هستند اگر می‌دانید مال‌کیست؟خواهند گفت مال خداست بگو آیا متذکر حقایق نمی‌شوید؟ بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت خدا و بگو آیاپرواپیشه نمی‌شوید بگو مالکیت و حقیقت هرچیز به‌دست کیست همان‌که همه به او

پناهنده‌می شوند واو به‌هیچ‌کس پناهنده‌نمی شود اگرمی دانید بگوئیدخواهند گفت بدست خداست بگو پس مسحور و مجذوب چه عاملی هستید .

(موٴمنون ، آیات ۸۴ــ۸۹)

و می‌فرماید : و اگر از آنها بپرسی چه‌کسی آسمانها زمین را آفریده و چه کسی خورشید و ماه را در بند و تسخیر آفریدگان خود ساخته است ، مسلما" می‌گویند خداوند ، پس اینان به‌کدام سمت گرایش داده می شوند. و اگر سئوال کنی چه‌کسی آب حیاتبخش را که زنده‌گر زمین است از آسمانها فرود می‌آورد ، محققا" می‌گویند : خداوند .

(عنکبوت ، آیات ۶۱ــ۶۳)

ومی‌فرماید : واگر بپرسی چه‌کسی آنهارا آفریده‌می‌گویند خداوند . پس به کدام جهت سوق داده می‌شوند .

(زحزف ، آیه ۸۶)

از آیات چنین برمی‌آید که کفار ومشرکین‌مخالفتی در وجود وحضور خدا در آفرینش ندارند و اعتراضی باینکه پدیده‌های طبیعت مخلوق اوست و اینکه مالکیت تمامی چیزها بدست خداست ، ندارند . اینگونه پیداست‌که فرستادگان‌الهی‌نیآمدندکه‌آنهارابه‌عقیده‌ای‌که بآن اعتراف‌دارند بخوانند، بنابراین‌انگیزش‌پیامبران به چه منظور بوده است و دعوا ودرگیری میان‌آنها وفرستادگان الهی بر سر چه بوده است؟

قرآن توضیح می‌دهد که :فرستادگان‌الهی‌در دعوت‌خودمی‌گفتند : کسی‌که‌آسمان وزمین راآفرید وشما را خلق‌کرد همو پروردگار ومعبودشماست ، بنابراین‌ شما جز اوکسی را به‌الوهیت و روببیت انتخاب نکنید ومثل وشبیه برای او نسازید ،اما آنها آماده‌پذیرفتن‌این‌حقیقت‌نبودند.

بنابراین چه چیزی آنها را از حسن گزینش باز می‌داشت و اساسا" چه ضرری برای آنها داشت ، و مفهوم "الله" و"رب" چیست؟ و چه‌عاملی سبب می‌شدکه انبیاء را وادار سازد که‌مصرانه‌بگویند "خدا "پروردگار ومعبود

آنهاست؟ و چه عاملی سبب گریز آنها از دعوت انبیاء می‌شد؟

الله: معبود

همه ما مفهوم «الله» را می‌دانیم که معبود است، معبود پرستشگران، و عبادت به معنای شعائر و مناسک تنها نیست، بل عبدی که زندگی عابدانه وتوام با پرستش داشته باشد زندگیش کلا" عبادتست. اقدام به خدمت وانجام رکوع و سجود و تلاش و کوشش در اطاعت از خدا و قیام به «*ما امرالله*» و «*مانهی عنه*» وخضوع درمقابل قدرت الهی، ومطیع بودن دربرابر جبروتش وفرمانبری از تمامی قوانین و پرهیز از مخالفت فرمان او، و فداکاری و بذل کوشش در راه خشنودی او... همه و همه عبادت است و معبود کسی است که در اینگونه اعمال او را مورد پرستش و نیایش و اطاعت قرار دهد.

رب: پرورنده

رب بمعنای مربی است و پیداست که امر و فرمان مربی مطاع است. بهمین مناسبت مربی برمعنای مالک و «آقای مطاع» نیز اطلاق می‌شود. چنانکه گفته می‌شود «رب المال» و «رب الدار» بنابراین هرچیزی را که انسان «رازق» و «مربی» خود قرار دهد از او امید عطوفت وامنیت وترقی وپناهندگی دارد، ومی‌ترسد که مبادا خشمش بزیان او تمام شده و حیات و عیش او رامکدر سازد اینست که او را آقا و مالک قابل اطاعت دانسته از فرمانش سرپیچی نمی‌کند پس «رب» او همان است.

پس از توضیح مفهوم ایندو واژه، اینطور تصور کنید که چیزی در میان مخلوقات آسمان و زمین بشکل انسان در می‌آید و می‌گوید: ... «*انی الهلک و ربک فاعبدنی*» من معبود و پروردگار شما هستم مرا پرستش کنید.

آیا خیال می‌کنید که آن چیز، سنگ یا درخت یاحیوان یا خورشید یا ماه یا یکی از اجرام سماوی است؟ خیر، بخدا سوگند هرگز چنین نیست

که چیزی بصورت انسان درآید و ادعای‌الوهیت و روبیت‌کند ،بل‌این‌انسان است که حب قدرت ومقام و خودخواهی او را وامیداردکه‌خود را معبوددیگر انسانها کند و آنها را مجبور به بندگی وفرمانبری‌سازد ،وسایر افراد راابراز تحقق هوسش قراردهد ، انسان هیچ چیز رالذت بخش‌تر وشیرین‌تر ازمعبود ساختن خود نمی‌داند ، خصوصا" آنکه به درهم و دیناری رسد یا که به‌نبوغ و زیرکی دست یازد ، اینجاست‌که نفسش او را وسوسه می‌کند واو رااز حدود فطرتش بیرون می‌کشد و از اریکه الوهیت بالا می‌برد و دلش می‌خواهد که تمام ضعیف شدگان و مستمندان را به بند بندگی کشاند .

کسانی‌که می‌خواهند به اوج قله الوهیت‌برسند بر دونوعند ورهرو دو طریق گوناگون می‌باشند .

نوع اول کسانی که جرأت بسیار داشته، یا وسائل و ابزاری دارند که هوس کاذب آنها را بی‌شرمانه پاسخ می‌گوید .مثالی می‌زنیم :

فرعون کسی بود که به دادمهای الهی مغرور و فریفته شده وجلال وشکوه وپادشاهی وتجهیزات‌نظامی وقدرت‌ظاهری او را از مسیر فطرت‌بیرون رانده آنسان‌که در مصر عربده می‌کشید :

« انا ربکم الاعلی » ، « و ما علمت لکم من اله غیری »

من خدایگان‌برترشما هستم ، وجز خودمعبودی برای‌شمانمی‌بینم ...

غلط‌های زیاد این پادشاه ستـمگر به بعثت موسی از سوی خدا به طرف او ودارو دستماش منجر شد ، موسی او را به مسیر مستقیم الـهی دعوت نمود و باو گفت :

آیا می‌خواهی از این آلودگی پاک شوی و ترا بـه‌سوی پروردمات رهبری‌کنم و از اواحساس‌شرم وخشیت‌کنی ، موسی پدیده معجزه آمیز بزرگی را برای او به نمایش گذاشت .

و از آن ابر قدرت خود خواه خواست که کنار برود و بنی اسرائیل را آزاد و رها سازد .

فرعون ستمگر پاسخ داد:

« اگر جز من معبود دیگری برگزینی، ترا به زندان میافکنم ».

و نیز شاهی که با پیشوای ما، قهرمان توحید در افتاد و با او به مباحثه‌پرداخت‌که‌قرآن درمورد او می‌فرماید: آیا نمی‌دانی که‌یکی ازرهبران کفر (نمرود) با ابراهیم در مورد پروردگار بمجادله وبحث وگفتگوپرداخت درمورد خدایی که منصب پادشاهی را او بوی‌تفویض‌کرده‌بود. وقتی‌ابراهیم بیان‌داشت‌که پروردگار من‌زنده‌گر و مرده‌ساز است‌اوگفت‌من نیز زنده‌می‌سازم و می‌میرانم. ابراهیم توضیح داد خداوندخورشید را ازمشرق‌بیرون‌می‌کشد، تو آنرا از مغرب برآر، که ناگهان با این‌استدلال‌مردک‌کافر به بهت وحیرت فرو رفت. اینست‌که‌خداوند ستمکاران‌رارهبری ورهنمون‌نمی‌کند. (بقره۲۵۸)

چه چیزی آن پادشاه کفر وستم رامبهوت‌ساخت؟ اومنکرخدانبود، بلکه‌معتقدبودکه‌خداوند مالک جهان و کلید همه رازها و رمزها وپدیده‌های هستی بدست اوست، طلوع و غروب خورشید بفرمان اوست، بنابراین‌نزاع دراین نبود که پروردگار جهان هستی کیست؟

ودرگیری در مالکیت چیزها بدست او نبود؟ بل‌جدال ومخالفتش دراین بود که مالک وجودی توده مردم و خصوصا" آنها که در بابل بودند، کیست؟ ادعایش این نبودکه من خداوندم بلکه می‌گفت‌من‌صاحب این‌کشور ومالک توده‌مردم هستم، و این بیان را باین علت داشت‌که‌چون زمام امور مملکت بدست‌او بود، خود رامالک‌مردم‌نیزمی‌دانست، هرطورکه‌می‌خواست رفتار می‌کرد، ملت را با عصای سلطان و سلطه‌گری بهر سو که هوسهایش می‌خواست، سوق می‌داد، درخودش این قدرت رااحساس‌می‌کردکه‌می‌تواند هرکس را بخواهد گردن بزند، و یا هر کس را می‌خواست آزادکند، اینطور احساس و باور کرده بود که هر حکم و فرمانی که می‌دهد هیچکس را جرأت اعتراض وعدم‌پذیرش‌آن‌نبود. اینست‌که از ابراهیم‌قهرمان‌توحید می‌خواهد که به ربوبیتش معترف و منقاد امرش و همانطور که مردم او را می‌پرستند او

نیز پرستشگرش باشد . اما وقتی ابراهیم (ع)فرمود :من جز پروردگار آسمانها وزمین که در واقع رب العالمین است ، برای خود ربی نمی‌شناسم و جز او راپرستشگرنمی‌باشم ،همان‌کسی که‌خورشیددر مطلع ومغرب‌خوداو را می‌پرستد واطاعت امر می‌کند ، مبهوت و متحیر می‌شود ، حیرت و بهت او ازاین بود که‌چگونه‌چنین‌مردی باچنان‌استدلال وبیان کوبنده‌ای او را محکوم‌می‌سازد .

این ادعای الوهیت فرعون و نمرود ، انحصاری واختصاصی به‌آندو ندارد ، بل در هرزمینی و در هر زمانی پادشاهان وروٴسای جمهوری یکعده بی‌فکر ادعای الوهیت می‌کنند ، در همین کشور ایران پادشاهان را با لفظ "خدا " و "خداوند " مخاطب می‌ساختند و مردم احمق نیز با رعایت جمیع آداب عبادت ، اقدام به عبودیت آنها می‌کردند ، در حالیکه هیچکس فکر نمی‌کرد که "ملک " یا پادشاه نمی‌شود که" خدا " یا خدایگان یعنی " الله" باشد . و خود پادشاهان نیز ادعای خدائی نداشتند ، همینطور در هند خاندانهائی حاکم بودندکه اینهانسبت‌خود رابه "خدایان دیوتا "می‌رساندند . حتی امروز نیز در هند دو خانواده هست که خود را فرزندان خورشید وماه می‌دانند (سورج بنسی و جندر بنسی) . و مردم هند پادشاهان را با واژه "ان داتا " یعنی رازق خطاب می‌کردند و سر بر آستانشان می‌سائیدند .

مردم همواره در عصرها و نسلهای گذشته این چنین‌بودند ،همین الان نیز درکشورهای‌بزرگ‌جهان پادشاهان را با کلماتی نظیر "اله "و "رب" که‌درمفهوم بهمان‌معناست‌موردخطاب وستایش قرار می‌دهند . ودرکشورهائی که اینگونه واژه‌های صریح باین معنا جریان ندارد ، روح‌این‌عمل‌ضدانقلابی در وجود مردم بچشم می‌خورد . لزومی ندارد که شخصی بیاید وبگویدهان ای مردم من "الله" و "رب " شما هستم ،بلکه‌کافیست‌فقط روح وقلب وجسم آنها را مالک باشد و بر خون و مالشان هر طور که می‌خواهد حکومت کند ، و باعصای‌سلطه‌گری وسیاست‌استبداد مطلق برآنها تسلط یابد ، و عملاً" ومعنا برآنها مقام الوهیت و ربوبیت داشته باشد ، وگرچه با کلمات‌بزبان‌نیاورد ،

لکن همینقدر که از او فرمانبری بی‌چون وچرا کردند به الوهیت و ربوبیتش گردن‌نهاده‌اند ، خلاصه اینکه گروهی ادعای الوهیت و ربوبیت را مستقیما" وآشکارا ابراز می‌دارند ، اما نوع دیگر نیز هستند که نیرو وابزاری‌مادی در اختیارندارندکه باین ادعای خطیر دست یازند ، ومردم راتابع اراده‌خود سازند . آنها به نوعی اسلحه ، مسلح‌اند که‌آن ، سلاح چشم بندی و دروغ وحقه‌بازی است که بدان وسیله قلب و روح مردم راتسخیر ومسحورمی‌کنند ، اینها به روح ، یا خدای «دیوتا» ، یا بت ، یا قبر ، یا ستاره یا درخت تکیه می‌کنند ، وآنها را «اله» خود می‌سازند . و به مردم می‌گویندکه‌این پدیده ، این شخص ، این چیز«اله» شماست ،اومی‌تواند به‌شما سود یا زیان‌برساند ، اوست که می‌تواند نیازهای شما را برآورد ، او شما را یاری می‌دهد ، اگراورا راضی نکنید شما را به نوع قحطی و بیماری و دردهای‌گوناگون دچارمی‌کند ، واگر او را راضی کنید و از او طلب بخشش کنید شما را یاری می‌کند و دست شما را می‌گیرد ، اما راه رضایت و جلب عنایت‌آنها راجز ما کسی نمی‌داند ، بیائید ما را وسیله وصول بآنها قرار دهید ، ما را تعظیم و تکریم و خشنود سازید ، هر چه دارید به ما بدهید ، مالتان جانتان ، ناموستان ، تاماشما را بآنها برسانیم ، آنوقت گروهی از مردم احمق به شرک دچار می‌شوند . باین ترتیب و به وسیله این خدایان دروغین و باطل است‌که‌اینگروه از حقه‌بازان وشعبده‌گران پایه‌های الوهیت خود را در معابد می‌گذارند ، و برگرده مردم سوار می‌شوند و شهوات کثیف خود را اشباع می‌کنند . از این گروه،دسته‌ای بصورت کاهن ، پیشگو ، و منجم و فالگیر و کتاب نویس ، جدا می‌شوند که‌به حقه‌بازی‌می‌پردازند . وگروهی‌ازآنها معترفند که مثل دیگرمردم بنده‌خداوند هستند ، اما معتقدند که چون بخداوندبطورمستقیم‌ناممکن بل‌وسیله وواسطه لازم است ، ومدعی‌هستندکه‌آنها را می‌توانند بخدا نزدیک سازند ، واعمال عبادی و آداب بندگی فقط بوسیله‌آنهاست‌که‌بنتیجه می‌رسد ، و نیز سنت‌ها وشعائر مذهبی بدست آنها و بوسیله آنها تحقق می‌یابد . وگروهی مستبدانه

کتاب‌خدا را درانحصار خودقرار داده وخویش راحامل دعوت‌الهی‌می‌دانند و عامه مردم را از تعلیم و تعلم محروم ساخته و در میان مردم حکم خودرا اجراء می‌کنند ،هرچه رابخواهندحلال وهر چه رابخواهند حرام‌می‌گردانند، باین گمان که خداوند به زبان آنها سخن می‌گوید ، و با این حیله مردم را مجبور باطاعت‌خویش‌ساخته وخود را ارباب‌من‌دون‌الله ،آنهاقرارمی‌دهند.

این اصل در میان بر همن‌ها و یابی‌های سادملوح رایج است که با اسمهای مختلف برآنها اعمال می‌شود ، اینگروه شیادان برخی از ملت‌ها و قبیله‌ها وخاندانها را تنها آلت اجرای سیادت و سلطه خود بر توده مردم می‌دانند.

وقتی به‌جوامع انسانی از این دیدگاه می‌نگریم ، می‌بینیم‌که منشاء فساد و شرارت حقیقی همان مساله الوهیت مردم بر مردم یا بطور مستقیم یاغیرمستقیم‌است واین همان‌نظریه شومی است که شرور از آن متولد وسپس همواره چشمه‌های دیگر شر و فساد در هر مکانی زائیده می‌شود.

اما خداوند به اسرار فطری انسان آگاه است و چیزی از شرورنفوس وهوسها بر اوپوشیده‌نمی‌باشد .لکن‌آزمونهای تاریخی درطول‌قرنهای‌متمادی برای ما روشن ساخته که انسان نمی‌تواند بدون‌گزینش «اله» و «رب» زندگی کند. «اله» و «ربی» که او را از معبود و پروردگار دیگر بی‌نیاز سازد. ودر این شرایط‌اگر به «الله» و پروردگار حقیقی جهان تمکین نکند و تسلیم او نشود ،انبوهلشگرارباب‌ان وخدایان‌باطل‌بیشمار براو تسلط و حاکمیت‌خواهند یافت.

اگر تردیدی هست ، به حزب کمونیست شوروی نگاه کنید آیا زمام دفتر سیاسی کشور به دست اربابانی جز خدا نمی‌باشد؟ ؛

وآیا استالین رهبر بزرگ و قهرمان ، و رب اعلای آنها نیست؟آیا درسراسر کشور از کوچکترین روستاها و مزارع روستائی تاشهرهای‌بزرگ‌تصویر «اله» روس و طغیانگر معروفشان بچشم نمی‌خورد؟ و آیا می‌دانی که نظام

کمونیسم در سرزمین لهستان چگونه مستولی شد؟

ابتداهزاران‌هزارنسخه‌ازتصویر«استالین» را به هرروستافرستادند که اول قبل از هر چیزی معبود بزرگ و پروردگارعظیمشان رابشناسند ،آنگاه داخل مکتب بلشویک شوند ، روی چه حسابی یک انسان مثل ما که از یک نر و ماده آفریده شده باید چنین اهمیتی پیدا کند؟

بچه دلیل یک مرد هر چند هم که نماینده جماعتی و گروهی باشد باید بر میلیونها انسان و بر روح و قلب آنها تسلط یابد تا جائیکه عظمت و کبریائی او در رگ وپی آنها جاری باشد؟ آیا این از شیوه‌های دیکتاتوری فردی نیست؟ اینجاست که در می‌یابیم که چگونه‌انسانی‌معبودانسان‌دیگری می‌شود ، و بدینسان است که « فرعونیسم » و«نمرودیسم » و « سزاریسم » زائیده می‌شوند و در هر زمانی ریشه می‌گسترانند .

در ایتالیا نیز مجلس « فاشیسم کبیر» را که مجمع وباشگاه‌خدایان است ملاحظه می‌شود که موسولینی در مقام بزرگترین سمبل معبودآنهاست . درآلمان نیز رهبران حزب نازیسم ، خدایان مردم می‌شوند ، که درراسشان معبود بزرگتر یعنی هیتلر قرار گرفته است .

خیال نکنید که انگلیس دموکراتیک نیز خالی از « آلهه باطله» است ، یا تصور نکنید که بانک بزرگ انگلستان و گروهی ازافرادطبقه اشراف که اصحاب مال و ارباب سیاستند که«خدایان» نیستندبلکه‌آنها نیز با «زر» و«زور» مالک الرقاب جمهور مردم بوده و آنها را در برابر منافع و مصالح سیری ناپذیر خود به خضوع کشانده‌اند .

در آمریکا نیز تعداد انگشت شماری از سرمایه‌داران گردن کلفت مستبدانه بر منافع ثروت مردم حاکمیت داشته وستمگرانه برجان ومال‌وخون مردم حکومت می‌کنند . اینست که به فضل ثروتشان ملت آمریکا را بنده و برده خویش ساخته‌اند .

خلاصه اینکه هر جا نظر می‌کنی ملتی وقومی را می‌بینی که گروهی

برآنها الوهیت و ربوبیت دارند ، حال گاهی بصورت طبقه است ، گاهبشکل حزب سیاسی ، زمانی بصورت مکتب های من درآوردی ومستبدانهبرآنهاحکومت می‌کنند وخلق‌مستضعف‌راندامی دهند . «*ما علمت‌لکم من الهٔغیری*» اینجاست که هیچ انسانی را در هیچ نقطه از زمین نمی‌توان بی «اله» یافت .

حال باید دید ثمرات الوهیت انسان‌برانسان وعواقب ناشی ازآن چیست ؟ درست مثل اینست که یک انسان احمق و سفیه رئیس شهربانی شود ویا که انسان بی‌سواد و کژ رفتاری‌متصدی‌منصب نخست‌وزیری‌گردد. پیدایش احساس الوهیت بنوبه خود انسان را از حدود خویش بیرون می‌برد ، و اگر بیرون نبرد انسانی معتدل دراندیشه نگهش می‌دارد ، آیا انسان می‌تواند دارای یک علم جهانشمول و عدل و عفت و زهد دنیوی و پرهیز ازتمایلات نفسانی که مورد نیاز مقام الوهیت است ، باشد .

اینجاست که هر زمانی که بنوعی الوهیت انسان برانسان قد علم می‌کرده ، ستم وبیعدالتی وبهره‌کشی ظالمانه‌وتکبردرزمین‌خداچهره‌می‌نموده ، و روح انسانی را ازآزادی‌فطری‌محروم‌می‌ساخته وعقل واندیشه‌بشری‌را مغلوب خودو سرشت فطری و ویژگیهای فکری را دچارانواع‌اسارتهانموده ، وشخصیت انسانی را از وصول به کمال و رشد باز می‌دارد .

چه‌زیبا و راست فرموده پیامبراکرم (براوبادازلبان‌پاک‌درود) که :
خداوند می‌فرماید من بندگانم را براساس توحیدی‌پاک آفریدم ، شیاطین‌از هرسوآمدند وآنها را از دین خارج‌ساختند وآنچه را که‌برایشان حلال‌کرده بودم ، حرام نمودن .

روشن شـدکه «الوهیت انسان برانسان» ریشه تمام بدبختی‌ها و تباهی‌ها ومعصیبت‌هاست ، مرضی است کهاخلاق وروحانیت ونیروهای‌علمی وفکری انسان را فاسد و تباه ساخته و مدنیت و حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی او را چون آکله می‌خورد ، بدیگر سخن این بیماری انسانیت بشررا چون خوره می‌جود .

انسانیت را از کهن‌ترین زمانها در تاریخ انسان خورده و همواره نیز درحال خوردن است. درمان و علاج این بیماری کفر به طاغوت و قیام علیه آنست و درهمین حال ایمان بخدای نیرومندی که جز او معبودشایسته پرستشي نیست. الوهیت و ربوبیت ویژه ذات اقدس او می‌باشد، که این‌تنها راه نجات از چنگال گرگهای انسان نما و قطاع الطریق‌هاست. و رهائی از اینهمه طاغوت و خدایان باطله جز بوسیله ایمان به‌خداوند امکان پذیر نخواهد بود.

۴

وظیفهٔ پیام‌آوران راستین

انقلاب و اصلاحات حقیقی که در جامعه انسانی رخداده، بدست فرستادگان الهی صورت گرفته‌است ، و این نظریه شایسته که انگیزه ارسال پیام‌آوران الهی‌است درجهت‌نابودی زنجیرهای‌بندگی وعبودیت درمقابل خدایان دروغین و استثمار ستمگرانه انسان از انسان بوده است .

فلسفه انگیزش انبیاء در جهت تخفیف تجاوزات افرادی‌است که

از حدود انسانی خود پا فراتر می‌نهند و آنها را در مسیری قرار می‌دهند که تقدیرها و تحدیدهای الهی معین فرموده است، و دست ستم خیز آنها را گرفته وبسزای اعمال‌شان می‌رسانند، به‌انسان‌ها رشد و ترقی داده آنگاه به کلمه واحدهٔ وحدت و تحت یک نظام انسانی عادلانه به کمال رهنمون می‌شوند تمام آنها خویش را بنده خدا معرفی کرده و باین مارک افتخار می‌ورزیدند، جمیع آنها ازآدم تا خاتم انبیاء رسالتی واحد ومشترک برای انسانها داشته‌اند وآن عبارتست از:

«ای انسان‌ها پرستشگر خدا باشید چون جز او معبود شایسته پرستش نیست»، *یا قوم اعبدوالله ما لکم من الله غیره*» این بیانیه نوح، هود، درخواست صالح و شعیب و پیامبر اکرم که از زبان‌های پاک بر جمیع آنها درود و رحمت الهی باد، بوده است.

درموضعی از قرآن آمده‌است: من بشما بیم ،می‌دهم که ازپرستش مبداء هستی روی برنتابید و اینکه بدانید معبودی شایسته جز خدای واحد قهار که پروردگار آسمانها و زمین و محتویات آنهاست نمی‌باشد. همو که قدرت بخش و بخشنده است. (سورهٔ نحل ۶۵، ۶۶)

و نیز می‌فرماید، پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین و خورشید و ماه و سیارات که بفرمان او هستند، آفرید. هشیار باشید که آفرینندگی و امر بدست اوست. (اعراف: ۵۴)

و همچنین: خدای شما آنست که پروردگار شماست، معبودی جز او که آفریننده هرپدیده ایست نیست، پرستشگر ذات اقدس او باشید که بر هرچیز نظارت و وکالت دارد. (انعام ۱۰۲)

پیام دیگری می‌فرماید، فرمان داده شده که خدا را با اخلاصی‌که دین را در انحصار او می‌کند پرستش کنید. (بینه: ۵)

و بالاخره می‌فرماید: بیانیه درمورد یک‌کلمه میان همهٔ ما یکسان و مشترک است به گفتگو بنشینیم و بگوئیم که «جز الله» را نمی‌پرستیم و

به او کوچکترین شرکی نمی‌آوریم و اینکه یکدیگر را ارباب و صاحب اختیار خود نسازیم جز خداوند تبارک و تعالی را . (آل عمران: ۶۴)

این پیام‌ربانی عقل واندیشه و روح ونیروهای‌عقلی واستعدادهای مادی و امکانات درونی را از زیر بار سنگین زنجیرهای بندگی می‌رهانند و انسانها را از انبوه زنجیرهایی که در زیر آن له میشد نجات می‌بخشد .

درحقیقت این‌همان اعلامیه‌آزادیبخش حقوق بشر است ، و همانی است که خدای عزوجل پیامبرش را بخاطر آن مورد ستایش قرار داده‌است: *«ویصنع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم»* **پیامبر اکرم با پیام آسمانی خود ، انسان‌ها را از زیر بار زنجیرهای بندگی و استثمار رهانید و آنها را از بردگی‌ها ، ستم‌ها ، تبعیضات ، تجاوزات ، نجات بخشید .**

* * *

۵

تئوری سیاسی در اسلام و ریشه اساسی آن

این عقیده روح آن نظامی است که بنیانگذارش انبیاء (ص) بوده‌اند. محوری که براساس آن ستون نظریه‌سیاسی دراسلام بر مبنای آن می‌چرخد، و اینکه جمیع قدرت‌ها ونیروهای امری وقانونگذاری انسانها ازآن سرچشمه می‌گیرد. هیچ انسانی حقی ندارد که امر خود را در مورد دیگر انسانها به اجراء گذارد و آنها را مطیع خود سازد، یا نباید قانونی باشد که برپایه

آن دیگر افراد بەانقیاد واطاعت کسی درآید ،که این‌امراختصاص بخداوند یکتا دارد و هیچکس را نباید با او شریک ساخت ، چنانکه می‌فرماید :

«حکومت منحصرا" دراختیار خداست . او فرمان داده‌است که جز او نپرستید ، دین استوار و قیام‌ساز همین است . (یوسف : ۴۵)

گویند آیاکوچکترین‌دخالتی دراین امرمیتوانیم داشته‌باشیم. بگو امر تماما" در انحصار «الله» است . (آل عمران : ۱۵۴)

توصیفات خود را بدروغ می‌گوئید که این حلال است وآن حرام . (نحل : ۱۶۶)

کسانی‌که براساس «ما انزل الله» حکومت نکنند ، ستمگرند . (مائده : ۴۵)

این آیات نشانگر آنست که حاکمیت صرفا" در انحصار خداوند است و قانگذاری فقط حق اختصاصی اوست و هیچکس. (حتی اگر پیغمبر باشد) نمیتواند امر و نهی کند جز آنکه از طرف خدا سلطه و مقام تشریع یافته باشد و پیامبر خود نیز تابع «ما یوحی الیه» بوده است .

«ان اتبع الا ما یوحی الی»

من تابع آنچه وحی می‌شود هستم .

تازه اطاعت از پیغمبر نیز به موجب اجراء و ابلاغ احکام الهی واجب می‌گردد . که خداوند تبارک می‌فرماید :

هیچ فرستاده‌ای را ارسال نداشتیم جز آنکه بفرمان الهی مورد متابعت و اطاعت قرار گیرد . (النساء ۶۴)

پیامبران کسانی هستند که صاحب کتاب حکمت وحکومت و سیستم اطلاعاتی و پیام رسانی می‌باشند .

«اولئک الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوه» (انعام ۸۹)

جای دیگر نیز می‌فرماید :

انسانی را که به‌او مقام پیامبری‌داده و اورا صاحب کتاب و حکمت

و حکومت و نبوت‌ساخته‌ایم ، نمیتواند به مردم بگوید خدا را کنار بگذارید و بنده پرستشگرمن باشید بلکه آنها (پیامبران) می‌گویند براساس تعلیمات کتاب الهی و برداشت‌های خود که مطالعه کرده‌اید ، خداشناس باشید .

(آل عمران۷۹)

بنابراین ویژگیهای اساسی دولت‌اسلامی چنانکه ازآیات برمی‌آید عبارتند از:

۱ــ هیچ فرد یا خاندان یاطبقه یاحزب یا سایر طبقات در دولت هیچگونه حق حاکمیت ندارند ، چرا که حاکم حقیقی فقط خداوند است و سلطه حقیقی تنها ویژه ذات اقدس اوست ، همه افراد در یک چنین نظام «خدا حاکم» و سلطه الهی رعیت و بنده او هستند .

۲ــ هیچکس جز خدا حق‌ندارد هرچند که پشتیبان یکدیگر باشند در امر تشریع دخالتی کند و نمی‌توانند قانونی از سوی خود وضع کرده و یا کمترین تغییری درآنچه خداوند تشریع فرموده ، دهند .

۳ــ دولت اسلامی فقط باید براساس مشروعات و قوانینی که از جانب پروردگار نازل شده ، تأسیس شود ، هرچند که اوضاع و احوال و حکومت‌هائی که بدست این‌دولت است تغییرکند ، مع‌الوصف دولت‌اسلامی چون تابع حکم «ما انزل الله» و مجری فرمان الهی در میان خلق است، نباید تابع تمایلات مردم باشد .

* * *

٦

موضع دولت اسلامی

هرکس باین ویژگیها نظر افکند در وهله نخست خواهد دید که حکومت دراسلام بمعنای دموکراسی غربی نیست، چرا که دموکراسی، شیوه حکومتی است که در آن سلطه و سیطره خاص ملت است و قوانین تغییر و تحول نیابد جز بر مبنای رأی جمهور مردم، که بر حسب الهامات عقلی بجریان درمی‌آید. تغییرقانون تابع ارضاء تمایلات‌است وهرچه مورد امضا

عقل و خردشان نباشد بدیوار می‌کوبند و از برنامه خارج می‌شوند .

اینها ویژگی‌های دموکراسی است و همانطور که پیداست کمترین اثری از آنها دراسلام نیست ،و صحیح نیست که کلمه دموکراسی را برنظام اسلامی اطلاق کنیم ، بل درست‌تر تعبیر کلمه حکومت الهی یا تئوکراسی است ، اما تئوکراسی اروپائی با حکومت الهی یا تئوکراسی اسلامی اختلاف فاحشی دارد ،چراکه برداشت کشیشان و رهبران مذهبی اروپا از تئوکراسی با اصل حکومت‌الهی اسلامی تفاوت‌دارد وتئوکراسی درغرب یعنی حاکمیت روحانیون کلیسا ، که قوانین را ازخود برحسب تمایلات نفسانی و هوسهای درونی خود ، برای مردم وضع می‌کنند که بدینوسیله‌الوهیت خودرا برعموم مردم کشور تحمیل می‌نمایند که خودرا درپشت قانون الهی‌مخفی وپوشیده می‌دارند ، شایسته نیست یک چنین حکومتی شیطانی بنام حکومت الهی تعبیرشود (۱) اما در زمینه تئوکراسی یعنی‌سیستم حکومت ،الهی که اسلام آنرا ارائه داد هیچگاه تحت‌تأثیر طبقه خاصی از متولیان مذهب یابزرگان و مشایخ نبوده بل نظارت وکنترل آن بدست‌عموم مسلمین‌است یعنی‌کسانی متعهد اجرای شریعت الهی و مسئول اقدام بامور مربوطه می‌باشند که اجرا و اقدام هردو باید مطابق ما انزل الله و شیوه و سنت پیامبر خدا باشد .

و اگر بتوان‌اصطلاح نوینی برای این‌روند تکامل‌خیزبرگزید مسلما" واژهٔ تئوکراسی ـ دموکراسی یا به‌تعبیر مختصر تئودموکراسی یا حکومت الهی دموکراسی را میتوان باین نوع از نظام‌های حکومتی عنوان بخشید

۱ــ پاپها واسقف‌های مسیحی جز یک‌سری مواعظ اخلاقی چیزی ازمسیح (ع) ندارند ، بهمین دلیل است که از پیش خود قانون می‌تراشند ، قوانینی که مقتضی تمایلات نفسانی آنهاست ، و وقتی به اجراء می‌گذارند گویند اینها ازجانب خداست ، قرآن‌می‌فرماید وای‌برآنها که کتابی تدوین‌کنند وبگویند این از جانب خداست .

چرا که به مسلمین حاکمیت ملی محدود می‌دهد .

این پدیده حکومتی تحت قدرت و نفوذ خداوند توانا (Paramoncy) بوده و کسی آنرا رهبری می‌کند که غلبه‌ناپذیر است و قوهٔ اجرائیه (Executive) جز باافکار ونظریات مسلمین شکل نمی‌گیرد و عزل از مقام اجرائی در دست خود مسلمین است و همینطور تمام کارها واموریکه‌درآئین اسلام حکم‌صریح و روشنی ازآن بچشم‌نمی‌خورد وبیانیه‌ای قطعی در موردش یافت نمی‌شود محکوم به قضاوت اجماع مسلمین است .

مضافا اینکه هرگاه نیازی به توضیح قانون یاتشریح نصی از نصوص آئین مبین باشد فقط طبقه یا اسره و گروه خاصی به بیانش قیام نمی‌کنند بل شرح و تبیینش بعهده کسانی است که از میان عموم مسلمین به درجهٔ اجتهاد رسیده‌اند .

بهمین جهت است‌که حکومت‌اسلامی رادموکراسی(Democracy) برمی‌شمرد .

جزآنکه (همانطورکه سابقا" یاد کردیم) اگر نص صریحی از امرای مسلمین یا مجتهد یا عالم اسلامی باشد و هیچگونه مجلس قانونگذاری Legislature نداشته باشند و حتی بالاتر اینکه اگر برای تمام مسلمین در جهان امکان نداشته باشد که یک‌کلمه را اصلاح یاتغییر دهند اینجاست که اطلاق واژه تئوکراسی صحت و تحقق می‌یابد .

* * *

۷

جواب یك شبهه

ممکن است کسی انگشت خود را در این موضع گذاشته و بگوید:
اسلام دموکراسی را مقیدبحدود وقیودگوناگون‌کرده واین‌خود بدان‌معناست که اسلام آزادی رأی و اندیشه را از انسان سلب نموده است حالیکه طبق مدعایی‌که (در سطور پیش) داشتید شما مسلمین‌معتقدیدکه خداوندتبارک و تعالی بهمردم آزادی بیان واندیشه وحریت ارائه‌نیروهای انسانی عنایت

فرموده؟

پاسخ اینکه خداوند امر قانونگذاری و تشریع را بخود اختصاص نداده که آزادی فطری را درمقابل ازمردم بگیرد بل‌جهت تخصیصش بخود جلوگیری از هرگونه تجاوز و عدوان تجاوزگران و منع از ضلالت و انحراف توده مردم ازصراط حق بوده تامردم باتعدی متجاوزین وضلالت ، پیمایشگر طرق گوناگون نبوده و به مهالک اندر افتادن بدور مانند .

و این به‌اصطلاح ، دموکراسی فریبگر و پرزرق وبرق غربی که‌متولیان رسمیش همواره از آن دم می‌زنند و با این واژه در اژه گون به درازه‌گویی می‌نشینند و حاکمیت و سیادت و تسلط ملی Popular Sovereignty که در آن بچشم می‌خورد . هرگاه متعمقانه به اندرونش و آگاهانه و عالمانه به عمقش نظر افکنید خواهیدیافت که عناصرمتشکل وسازنده‌این به‌اصطلاح دموکراسی تمام قوانین را به مورد اجراء نمی‌گذارند بلکه ناچارند قدرت و نفوذ خودرا به‌اشخاصی که ازمیان خود انتخاب‌می‌کنند بسپارند تاقوانینی وضع کنند وآنرا بمورد اجرا گذارند ، این است که بمنظور تحقق این هدف سیستمی خاص برای انتخابات مقررمی‌دارند که غالبا" دراین‌سیستم کسانی موفق اند که مردم را بفریبند و برعقل واندیشه آنها با پول و ثروت و کمی دانش و زیرکی و توجه کاذب استیلاء یابند و بعد آن قانون ظالمانه را با همان نیروی برخاسته از ملت بر آنها حاکم و جاری می‌سازند بعد این پیروزمندان با رأی ملت ، خدایان حاکم بر آنها می‌شوند .

و هرقانونی را که بخواهند وضع می‌کنند و این نه بخاطر مصالح ملت بل به‌منظورتحقق‌منافع شخصی‌ومصالح ویژه طبقه‌ایی‌که بدان‌وابسته‌اند می‌باشد ــ این پدیده دردناک همان پدیده ایست که آمریکا و انگلستان و سایر کشورهایی که امروزه مدعی بهشت دموکراسی هستند گرفتار آنند .

صرفنظر از ایندو مفسده‌فرض پذیرفتیم‌که قوانینی‌که درآن کشورها وضع می‌شود برخاسته از رضایت عموم باشد مسأله اینجاست که تجربیات

و آزمونهای گوناگون اثبات کرده است که مردم نمی‌توانند مصالح و منافع خویش را تشخیص‌دهند . چراکه بشر طوری آفریده شده که نوعی ضعف‌فطری نهفته در وجودش موج می‌زند دراکثر موارد وامور زندگی قسمتی از حقیقت را می‌نگرد و آنسوی دیگر قضیه را نمی‌بیند و غالبا" قضاوتش برمحور عدل نمی‌باشد .

و اکثرا" مغلوب و محکوم امیال خود می‌باشد بهمین جهت یعنی بخاطر غلبه عواطف و شهوت بر وجودش بسیاری از حقایق را نفی کرده و نمی‌پذیرد .

نمونه‌های زیادی از این قبیل وجود دارد اما به منظور پرهیز از اطاله کلام به یک مثال اکتفاء می‌شود و آن قانون جلوگیری از شرابخواری ومیخوارگی درآمریکاست (Prohibition Law) برای‌ملت‌آمریکا به‌وضوح ثابت شد که از جهت عـقلی و هم از ناحیه علمی که مشروبات الکلی مضر بهداشت وبرای تندرستی زیان‌مند و موجب فساد نیروهای فکر و اندیشه و ویرانگر سازمان عظیم تمدن انسانی است . . . با توجه باین حقایق وایمان به صحت مضار و مفاسد رفراندم و نظرخواهی از مردم آمریکا منجر به وضع قانون تحریم میخوارگی گردید دولت این قانون را بصورت لایحه و سپس در معرض افکار عمومی و نظریات آنها قرار داد اما وقتی آنرا بمورد اجرا گذاشتند اندکی نگذشت ، آنها که قانون را با رأی خود و با نظر خود وضع کرده بودند بر علیه آن شوریدند و مجددا" با عربده‌های فسادآمیز خود شروع به نوشیدن شراب و مشروبات الکلی کردند و حتی صنعت عظیم شرابخواری را پی‌ریزی کرده وخبیث‌ترین و کثیف‌ترین انواع آنرا بارنگهای گوناگون بوجودآوردند . پی‌آمد این‌بی‌بند و باری کثرت فوق‌العاده زشتی‌ها و فحشاء در جامعه مزبور بود .

تا آنجا که ناچار شدند که تعهدات قانونی را که خود وضع کرده بودند نقض کرده و آنچه را که تحریم نموده بودند آزاد اعلام کنند چرا

این ماده کثیف که به ام الخبائث مشهور است آزاد اعلام شد؟ و یا چگونه این ماده که ازنظر علمی وعقلی زیانش بثبوت رسیده بود سودمند جلوه‌گر شد؟ جز این نیست که نفس فرماندهآنها بهبدی بر وجودشان استیلا یافت و زمام وجود خویش را بدست‌نفس سپردند وتسلیم فرمان نفس شده تاآنجا که هریک از آنها هوس خود را معبود خود ساختند و در پرستش این معبود باطل که نسخ قانون وضع شده بود چنان اصرار ورزیدند که در پی آن عقلا و علما به صحت آن اعتراف نمودند.

این آزمونی است که دولت باصطلاح متمدن‌آمریکا درچشم‌اندازی بسیاری نزدیک به ما ارائه داده است حالیکه در بایگانی تاریخ آزمون‌های بسیار زیادی نهفته است که می‌گوید:

انسان نمی‌تواند خود قانونگذار خودش باشد چرا که اگر از شرور پرستش خدایان‌کاذب‌رهید ممکن‌نیست بتواند ازقید وتعبدشهوات جاهلی وتسلیم درمقابل فریب‌ها وتحریکات شیطان مخفی دروجودش رهایی یابد بنابراین بشر به شدیدترین وجه نیازمند است که حریت وآزادیش محدود به‌حدودی باشد که مناسب فطرت انسانی است و این خود بنفع او و بسود اجتماعی است که در آن زیست می‌کند. با توجه باین هدف عالی‌است که خداوند متعال آزادی انسانی را به قیودی که در قاموس‌اسلام حدود خدا گفته می‌شود مقید فرموده است این حدود شامل یکسری اصول و مبانی و احکام قاطعی می‌باشد که تا حیات انسانی برمبنای حق وعدل وامن استوار گردد و از آن منحرف نگردد و تزلزل نپذیرد. اینها دستبندهای زیبای آزادیست که هیچکس‌را نسزد که از آن تجاوز کند.

آری مجازند که قوانین‌فرعی وضوابط‌ومقررات‌وتبصره‌ها درلابلای حدود آن که گهگاه با حوادثی برخورد میکنند وضع کنند اما همینکه از آن تجاوزکردند ناچار نظام‌اجتماعی انسانی بطورکامل گرفتاراختلاف‌می‌شود.

مقصود از آن سوی حدود خدا؟

نمونه‌ای درزمینه حیات اقتصادی برای شما بازگو می‌کنم همانطور کەمی‌دانیم خداوندمتعال درنظامنامه‌خود (قرآن) حدودی‌را یادآورفرموده است این‌حدود درمورد حیات‌اقتصادی عبارت از اثبات‌حق مالکیت فردی و فرمان پرداخت زکات و تحریم ربا و قمار و منع از احتکار و تشریح قانون ارث تحت شرایط مشخص و معلوم می‌باشد بنابراین اگر انسان این حدود را رعایت و بر حفظ‌آن کوشید و حیات اقتصادی خود را در کادر مشخص‌آن پی‌ریزی نمود بقای آزادی شخصی Personal- Liberty **سالم وبی‌عیب و بدون درگیری تضمین می‌شود. این از یک‌سو از سوی دیگر مسأله تولید تسلط‌طلبانه یک طبقه بر طبقه دیگر که آغازش سرمایه‌داری**Capitalism **بیدادگر است و پایانش سیطره وحشیانه وطاغوت صفت کارگران می‌باشد از میان میرود.**

هیمنطور اگر نگاهی به زندگی خانوادگی افکنیم Family Life **در این پدیده اگر پیوند زناشوئی ازهم گسیخته واین پیوند بی‌عنایت رها شود خانه مشحون از ستم و بیداد شده محل تخم‌گذاری شیاطین و تولید مثل عفریت شیطان می‌گردد اما خداوند پدیده زناشوئي را مقید برعایت حدود حجاب شرعي و تشریح قوامیت مردان در امر زندگي نموده و حقوق زن و فرزند و احکام طلاق و جدائي و حکم تعدد زوجات را تحت شروط خاص وحد زنا و قذف را بیان فرمودەاست. خداوند تمام این‌ها را تبیین نموده تا که حیات خانوادگی محدود به حدودی مستحکم و مناسب فطرت انساني گردد که اگر انسان در کشاکش حیات به‌آنها تمسک و باعمل بآنها خوی‌گیرد و نظام خانوادگی بر محتوای این قیود و حدود استوار گردد خانه، بهشتي آمیخته از سرور و شادی است و هرگز سیل بنیان کن آزادی شیطنت‌آمیز زنان که مدنیت و امنیت و صلح جهاني را به نابودی تهدید می‌کند بسویش سرازیر نمی‌شود.**

همچنین خداوند در قاموس تشریعش (قرآن) به بیان و تشریح حدود تمدن انسانی و حیات اجتماعی انسان چون قصاص درقتل و قطع ید در دزدی و تحریم مشروبات‌الکلی و مستی‌زا و حدود پوشش اسافل و مراکز تحریک‌زا و دیگر اصول ثابت و محکم بنیان پرداخته است زیرا بدینوسیله خواسته است دروازه شرور کاملا" تا بهابد بسته و مسدود باشد.

متأسفانه بعلت‌ضیق‌وقت وبمنظور پرهیز ازطویل‌شدن‌سخن نمی‌توان در زمینه حدود خدا به‌تفصیل به‌بیان نشست و کلامی جامع را ارائه داد.

هرکس به اندازه کافی پی به اهمیت عظیم و تأثیر زیاد هریک از حدود الٰهی برده و می‌داند که در اقامه حیات انسانی بزمبنای حق وعدل و امن چه‌ها که نهفته‌است لکن‌بقدراجمال می‌خواهم اندازه‌ای از آنرا بیان کنم. خداوند متعال با این حدود سیستمی مستقل و برنامه‌ای همه‌جانبه Constitution به انسان عنایت فرموده که تبدیل قبول نکرده واندک تغییری را نپذیرد وآزادی را از انسان سلب‌نمی‌کند ونیروهای فکری وعقلی او را معطل نمی‌گذارد بل‌طریق روشنگری را پیش پای انسان می‌نهد وصراط استواری را به‌او می‌نمایاند تا که بهوادی ضلالت‌نیفتد و با دستیاری جهل و ضعف فطریش در پرتگاههای مخوف‌حیات سقوط نکند وتانیرویش وتلاشش در راه باطل و کژ تباه نگردد وسرانجام راه پیروزی حقیقی را بدون‌گمراهی و لغزش پوید که درست به راههای متفرع و متنوع در کوهستان می‌ماند.

اگر به‌کوهنوردی رفته‌باشید دیده‌اید که راههای پرخطری درکمین شما نشسته است یک طرف دره‌ای است هولناک و عمیق و طرف دیگر صخره هائی است غول‌پیکر و آسمان‌سا و نیز اطراف این راهها سیم‌هائی از آهن نصب شده تا ازسقوط کوهنوردان به ته دره جلوگیری‌کند که آیا میتوان‌گفت که نرده‌های آهنی مانع راه و سد آزادی رهگذران کوهنورد است؟ قطعا" خیر چرا که نرده‌ها به منظور بقای سلامت مسافران از مهالک نصب شده تا آنان را از خطرمحفوظ دارد نصب شده تاآنها را در مواضع لغزنده هدایت

وموانع خطرناک را گوشزد وآنها را بسوئی مستقیم توجیه‌کند تا به‌مقصدشان که در نظر است برساند.

حدود الهی نیز در اسلام همین نقش را ایفاگرند مرزهای الهی بیانگر و نشانگر سفر تکامل‌خیز انسانی و جهت صحیح حق است توده‌مردم را در شاهراه حیات و در دوراهی‌ها و پیچوخم‌ها و چم‌وخمها رهنمون‌شده و در مسیر حق بسوی امنیت و صلح سوق می‌دهد از گرایشها و گذرگاههای متفرق و منحرف بازداشته آنهارا به‌تکیه‌گاهی قویم واستوار متکی می‌سازد.

این برنامه ونظام الهی همانطورکه گفته شد کمترین تغییر واندک تبدیلی را پذیرا نباشد شورش و تمرد و اعلان جنگ علیه این نظام قویم و پایدار و پایا چنانکه ترکیه‌و ایران برآن شوریدند و قانون و حدود الهی را از دور خارج ساختند و عنایتی بآن نکردند اما نمیتوان در آن کوچکترین تغییری را بوجودآورد چراکه برنامه الهی جاوید و پایا بوده و قاموسی‌است تغییرناپذیر و تبدیل ناقبول و هستی بخش کاینات آنرا به گونه‌ای نگاشته که بقایش تا رستاخیز انسانها در ثبوت و وضوح می‌باشد.

وقتی پایه‌ها و بنیانهای نظام حکومت اسلامی پی‌ریزی می‌شود براساس این برنامه تأسیس می‌شود و تا زمانیکه کتاب خدا و سنت و شیوهٔ پیامبر در جهان باقی‌است تغییرماده‌ای از قوانین آن امکان‌پذیر نمی‌باشد بنابراین هرکس خواهان معیشت در سایهٔ اسلام است ناچار از پیروی و استمساک و چنگ سائیدن به مقررات اسلام می‌باشد.

* * *



هدف دولت اسلامی

دولت اسلامی قائم براساس این برنامه هدفی دارد که خدایش در مواضع متعدد از کتابش یادآور آنست .

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط وانزلنا الحدید فیه باس شد و منافع للناس (حدید: ۲۵)

ما پیام‌آوران را همراه با آیات روشن و دلائل منطقی و استوار و

حجت‌های اعجازگر بسوی مردم فرستادیم و اساس دعوت و پیام آنها را کتاب که نشانگر قانون و نظام اجتماعی است و میزان که وسیلهٔ سنجش ارزش‌ها و تعیین مرزهای حق و باطل و سمبل عدالت در تمام ابعاد است قرار دادیم تا مردم برای برقراری عدالت قیام کنند و برای حاکمیت و استحکام آن آهن را که پشتوانه محکم و نیرومندی است و سمبل سلاح و در استعمال آن برای مردم سودهای زیادی است بمنظور اجرای احکام و دستورات عادلانه مقرر داشتیم .

مقصود از آهن در آیه قدرت و توانمندی سیاسی است . (۱)

آیه فوق انگیزه اعزام پیام‌آوران را تشریح کرده‌است می‌گوید این خداست که با اعزام پیام‌آوران اراده فرموده تا در جهان نظام عدالت اجتماعی Social - Justice رابر مبنای دلایل و روشنگریهای نازله برتوده انسانها ونعمتها ومواهب بخشوده بهایشان درنظامنامه خود (قرآن) که میزان است و ترازو که سمبل اجرای کامل عدالت یعنی سیستم زندگی عادلانه انسان‌ساز می‌باشد برقرار سازد .

و در موضع دیگر باز می‌فرماید :

الدین ان مکنا هم فی الارض اقاموا الصلاه و آتوا الزکات وامروا بالمعروف و نهوا عن المنکر (حج ۴۱)

این‌گروه از انسان‌های پاک وایده‌آی کسانی هستند که اگر امکانات سیاسی و توانمندی را در زمین برایشان فراهم‌سازیم نماز (رابطه انسان با خالق) را اقامه و زکات (پیوند پاک‌ساز اقتصاد اجتماعی) را پرداخت و معروف را (آنچه عقل و شرع فرمان داده و بمصلاح تکامل‌خیز جامعه است) بفرمان واجرا درآورده ومنکر را (زشتی‌هائی‌که برخلاف‌مصالح انسانهاست)

۱ــ یعنی نیروی تسلطی‌است که مردم‌را از تجاوز بیکدیگر جلوگیری می‌شود (چنانکه امام غزالی گوید) (م . الندوی) .

جلوگیری می‌کنند.

و در موردی دیگر می‌فرماید:

کنتم خیر امت اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله (آل عمران ۱۱۰)

شمامسلمین بهترین‌نمونه یک‌جامعه‌ایده‌آل‌هستید (اگربه‌دستورات قرآن عمل کنید).

شما آن گروه برگزیده وایده‌آلی‌هستید که ازمتن توده‌برخاسته‌اید و مردم را به معروف فرمان داده و از منکر باز داشته و به خدا ایمان وباور قطعی دارید.

اندیشه و تعمق در اینگونه آیات به وضوح می‌رساند که: دولتی که قرآن هدف تأسیس آنرا در سر دارد یک بعدی نیست بل دو چشمه دارد. بدین‌معنا که هدفش منفی یا سلبی Negative نبوده بلکه هدفی مثبت یا ایجابی Positive را نیز درنظر دارد به دیگر سخن هدف‌قرآن تنها در منع از تجاوز مردم به‌حقوق یکدیگر و حفظ حریت و آزادی توده‌انسانها و دفاع از دولت خلاصه نمی‌شود بل هدف اعلایش تأمین نظام عدالت اجتماعی سودمندیست که کتاب خدا به‌ارمغان آورده است، وغایتش درآن جلوگیری از تمامی چهره‌های زشتی وپلیدی‌است که خدای اسلام درآیاتش یادآوری فرموده و ریشه‌کن‌سازی شجره شر وترویج خیر وآنچه موردخشنودی الله است. بمنظور تحقق این هدف گاهی قدرت سیاسی را بکار میگیرد و زمانی ازمنابر وعظ و تبلیغ عمومی بهره‌ور می‌شود و گاه ابزار تعلیم‌وتربیت را مورد استفاده قرارمی‌دهد و زمانی افکارعمومی ونفوذاجتماعی را چنانکه شرایط و احوال مقتضی باشد بکار می‌برد.

ظاهرا" ممکن‌است چنین دولتی‌را دردایره‌عملی امکان‌پذیرنیابید چرا که این دولت سیستمی است جهان‌شمول که بی‌استثنا تمامی شئون و حیات انسانی را دربرمی‌گیرد و درهرگوشه و ریشه‌ای از گوشه‌ها و ریشه‌های

حیات‌انسانی بانشان چشم‌اندازاخلاقی خاص وبرنامه خاص‌اصلاحی خودش نقش می‌گذارد .

بنابراین اینطورنیست که کسی درمقابلش بایستد و یکی از امورش را مستثنی کند وگوید این‌امرخصوصی است تا درنتیجه دولت بر او تاختن آورد او را درهم کوبد .

خلاصه اینکه دولت‌اسلامی نظامی‌است دربرگیرنده حیات انسانی و مطابق چشم‌انداز اخلاقی و برنامه اصلاحی خود ، شامل تمامی رشته‌ها و زوایای تمدن ومدنیت‌است . بنابراین ازبرخی جهات بسیستمهای حکومتی سوسیالیسم و کمونیسم شبیه است اما این تسلط و هیمنه در دولت اسلامی آن رنگ و نشانی که سراغش را در حکومت های تسلط جو و حاکم و حکومت های استبدادی Authoritarian داریم وجودندارد .درسیستم دولت اسلامی جائی برای سلب آزادی فردی و اثری از چیرگی دیکتاتور مآبانه و رهبری مطلق‌العنان بچشم‌نمی‌خورد ، خطوط و مرزهای دقیق ومرسوم میان حق و باطل گواه برای صاحبان بصیرت و آگاهی است چنین نظام صالح و شایسته و میانه‌ای جز برخاسته ازهستی بخش قاهر وحکیم آگاهی چون الله نمی‌باشد .

* * *

۹

دولت مبتنی برفکر واندیشه

آنچه بیان شد از یکسو سوی دوم پیداست کسی که در متن برنامه دولت اسلامی امعان نظر کند و هدف حکمت‌آمیز و وضعیت‌اصلاحی آنرا از نظر بگذراند خواهد یافت که سردمداران و متصدیان امور، گروهی متشکل از ایمان آورده‌ها و گروندگان راستین به حق و به این نظام و برنامه اند و همواره هدف و غایت حیاتی و چشم‌انداز خود را این برنامه و این نظام

قرار دادماند کسانی هستند که صرفا" در مقابل برنامەهای اصلاحی نرمش و انعطاف نداشته و نیز تأکید و تائید شان فقط به نقشەهای عملی خلاصه نمی‌شود بل ایمان بەدرستی وصدق آموزشها و تعالیم آن در رگهایشان موج می‌زند و شناخت کاملی به روح و ماهیت و به تفصیلات و جزئیات و کلیات آن دارند اسلام در این مورد حدود و مرزهای جغرافی یا لسانی یا نژادی را مطمح نظر قرار نداده و بعوامل فوق وقعی نمی‌گذارد بل برنامەاش را به همەمردم عرضه‌می‌کند وهدف وسیستم‌اصلاحی خودرا بەتشریح می‌کشاند .

هرکس از هرنسلی یا وابسته بەهرسرزمین و جامعەای آنرا پذیرفت همو شایسته عضویت درحزبی است که بنیانش بمنظورتحرک و چرخش‌سکان کشتی این دولت پایەگذاری شده است. و هرکس آنرا پذیرا نگشت هرگز مجاز به دخالت درامور وشئون دولت مزبور نبوده وتنها حق حیات درظل حدود این دولت چونان اهل ذمه Subject را خواهدداشت که بهرەمند از حقوق عادلانه بیان شده در شریعت اسلام می‌باشد نیز از طرف اسلام در جان و مال و عرض وناموس وشرف مصونیت‌دارد لیکن تحت هیچ‌شرایط و حالاتی برخوردار ازامکان تدخل دراوضاع مملکتی وشیوەحکومتی نخواهد بود چرا که دولت مشروح فوق دولتی است متعلق به حزب متعهد و خاصی که مومن به عقیدەای خاص و اندیشەای مختص بخویش است . اینجاست که به گونەای میان دولت‌اسلامی وسیستم حکومت‌کمونیستی مماثلث و تشابەای وجود دارد اما دولت‌اسلامی ازجمیع لکەها وداغهای ننگی‌که دول‌کمونیسم بدان رنگین است بدور و پاک می‌باشد بدیگر بیان دولت مبتنی بر سیستم کمونیسم همواره مخالفان را کوبیده و بطرز وحشتناکی آنها را که موافق با شیوه و نظریات شان نمی‌باشند سرکوب و خوار و شکنجه می‌کنند حالیکه در اسلام از قبیل آنچه که درسیستم حاکمانه کمونیسم چون چیرگی وتسلط جابرانه اندیشەها و افکار اجتماعی و روشها و شیوەهای عمرانی بر مردم به زور سرنیزه پس ازتسلط وحاکمیت و فراهم‌گشتن امکانات ، وجود ندارد .

توضیح آنکه کمونیسم پس از روی‌کارآمدنش به‌تحمیل‌عقاید ونظریات وغلبه بخشیدن اندیشه‌های خود برافکار عمومی وضبط وثبت و تصفیه‌اموال به‌حق یا بناحق ،خونریزی وعذاب وشکنجه باآتشبارها وسلاح‌های گرم می‌پردازد یا که صدها هزار بیگناه و با گناه را به جرم نپذیرفتن عقیده کمونیسم به سیبری آتشگاه دوزخی که در زمینش ساخته‌اند رهسپار می‌کند .

حال آنکه اسلام پذیرفتن عقیده را آزاد اعلام کرده و هیچ‌کس‌را بجرم نداشتن عقیده و یا انحراف در اندیشه و عقیده به عذاب و شکنجه دنیوی محکوم نمی‌سازد بلکه در کادر وسیع حکومت خود پذیرفته صرفا " از دخالت‌او درامور مردمی‌جلومی‌گیرد . چکیده آنکه :اینها تمامی‌آن‌چیزهائی است که اسلام با اعطای حقوق وامتیازات‌در دولت‌خویش‌به‌اهل ذمه‌عنایت داشته وابعاد وخطوط میان حق وباطل ودادگری و ستم را ترسیم‌نموده‌است آنسانکه اگر کسی بدیده بی‌غرضی برآنها نگرد وفرازهای‌آنرا دریابد تفاوت بزرگ میان مصلحین الله پیوند را با دجالان دروغزن درکارها وبرنامه‌های رفاهی‌و اصلاحی در خواهد یافت .

۱۰

نظریه خلافت

بجاست سخنی موجز ومختصر درزمینه‌تشکیلات‌میئت‌دولت‌اسلامی و طرز ساخت و کیفیت بافتش مطرح سازم.

ارگانیسم هیئت دولت اسلامی چنین است. حاکم‌حقیقی دراسلام فقط همان الله است که (در مقولات قبل بدان اشاره شده) بنابراین اگر به این نظریه اساسی نظر انداز شوید و موقعیت آنانکه در رأس کار بوده و به

اجرای‌قانون‌الهی‌در زمین‌قیام‌می‌کنند نظر شود روشن خواهدشد که‌موقعیت وموضع‌گیری این گروه از مجریان قوانین الهی چونان‌نمایندگان‌ازسوی حاکم حقیقی است که این عینا" همان موضع اولی الامر در اسلام است [۱] .

خدای تبارک وتعالی درنظامنامهٔ خودمی‌فرماید: *وعدالله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی و لا یشرکون بی شیئا* (نور ۵۵) .

محققا" خداوند آنانرا که به جبهه ایمان پیوستند و عمل انقلابی وابسته به ایدئولوژی را انجام داده‌اند و (برای‌تحقق‌اهداف خدائی) کاری متناسب با شرایط دارند وعده داده است‌که‌خلافت وحکومت زمین رابه‌آنان سپارد آنسانکه به پیشینیان آنان سپرد و نظام وحشتی را که خصم علیه‌شان بوجود آورده به نظامی آزاد وآرامش‌بخش‌مبدل‌سازد تا تنها مرابندگی‌کنند و (در این حق) برایم شریک نگیرند .

بازنگری آیه به وضوح نشانگر نظریه دولت Theory Of State در اسلام است که خدای در ضمن آن ، دو مورد مهم دو نکته اساسی رابیان می‌فرماید .

نکته نخست اینکه. اسلام همواره واژه خلافت Vicegerency را بجای لفظ حاکمیت Sovereignty بکار می‌گیرد .

وچون‌حاکمیت ویژه ومختص‌خداونداست‌بنابراین‌هرکس‌که‌عهده‌دار

۱ــ نویسنده درنظر دارد مفهوم اولی‌الامر راتعمیم داده‌آنرا بهرکس‌گسترش وتسری دهد لکن شیوه تفکر شیعه طبق نصوص وارده و منطبق برحکم عقل و منطق واستدلال‌براینست‌که‌هر کس را نمی‌توان اولی الامر نامید و اولی‌الامر موءمنان ایده‌آل و برگزیدگان و منصوبین از ناحیه‌الله و پیامبرش هستند و این‌فرمول جز درمورد ائمه اثنی‌عشر ونواب جامع الشرایطشان صدق‌نمی‌کند .

ومتصدی حکومت در زمین تحت نظام و برنامهٔ اسلامی باشد خلیفه یا جانشین Vicegerent آن حاکم اعلی بوده و سرپرستی و رهبریش جز برمبنای ولایت و رهبری الله یعنی آن حاکم ابرقدرت وقاهرنخواهدبود و بمایملک تحت‌الارضی وفوق الارضی و برتوده انسانها جز به نیابت او انجام وظیفه نمی‌کند.

نکته‌دوم که دراین شگفتی زاست اینکه: ایزد یکتا به جمیع خدا پیوستگان وعده داده که همگی جانشینان اللهاند[1] این‌نمایندگی و خلافت که مومنان و گروندگان سخت کوش به عهده دارند خلافتی است عمومی Popular Vieegerency که در انحصار قدرت مطلق العنان‌یک فردیا خاندان یا یک طبقه نبوده بل هر خدا پیوسته‌ای خلیفه و نماینده‌الله است وهرکس برمبنای این وظیفه در پیشگاه پروردگارش از آنجا که جانشین است و جانشین متصدی و مسئول، مسئولیت دارد. چنانکه در گزارشی است که می‌فرمایدهرکدامتان‌رهبر وسرپرست ومسئولید، مسئول‌درمقابل دیگرانسانها وعامه مردم. و هیچ کس را نسزد که از جهت مقام نازلتر از دیگران باشد بنابراین این همه درقبال یکدیگر مسئولیت دارند.

۱ــ نگارنده مقصود خویش را از استخلاف یکنفربعنوان‌خلیفه مشخص‌نمی‌کند چیست؟ اماآنگونه‌که‌پیداست‌ایشان در متن عبارت‌به‌ظاهرآیه تمسک‌جسته‌اند ماباطن وتآویل‌آنرا خدا ومنصوبین اوبیان‌داشته‌اندکه پس‌ازنجات‌محرومان از کار افتادگان و رمق گرفته شدگان تاریخ ازدودمان‌پیامبر وائمه روشنگری هدایت فرماندهی لایق و رهبری شایسته بمنظور تحقق عدالت اجتماعی و جات مستضعفان تاریخ وتجسم عینی حق و عدل و امن به‌فرمان الله ظهور نیام می‌کند و خداپیوستگان تاریخ را درمسیر تکامل خیزاسلامی و انسانی منمون‌می‌شوداین‌الگوی‌ایده‌آل‌انسانی رهبر همه‌کارگزاران‌سیاسی‌واقتصادی جتماعی خدا پیوسته می‌باشد که تضادی با اصل آیه ندارد. (مترجم).

۱۱

دموکراسی اسلامی

آنچه که در پیش یاد کردیم مبنای دموکراسی اسلامی است و اگر قدری متعمقانه در مبداء این خلافت و جانشینی همگانی اسلامی‌نظر افکنیم وتوفیق دریافت تفاصیل آن را بیابیم نتایج ذیل روشن می‌گردد.

۱ــ اجتماعی که در آن هر عضوش خلیفه ونماینده‌خداست جزثومه فساد و تفرقه در میان ارگانیسم طبقات ره نیابد وامتیازات‌ننگین و شرم‌آور

و وابستگی‌های نژادی و پیوندهای اشرافی پیکر آنرا نخراشد عناصر و افراد چنین اجتماعی یکسان وهیچکس را بر دیگری برتری وفضیلت ورجحانی جز درکادر مواهب درونی و ویژگیهای شخصی نخواهد بود . و این‌حقیقتی‌است که بارها پیام‌آور راستین اسلام با بیان قاطع و کلام شیوای خود آنرا اعلام فرموده است :

انسانی برانسان‌دیگر جزبرمبنای‌امتیاز دین واعتقاد به‌نظام هستی آفرین یا پروا پیشگی برتری ندارد تمام انسانها فرزندان آدم و آدم از خاک سرشته است عرب را بر عجم و عجم را بر عرب سفید را بر سیاه و سیاه را بر سپید جز بر پایه تقوی و پروا پیشگی برتری و امتیازی نیست . (۱)

وقتی کشورهای عرب (پس از فتح مکه) درحوزه حکومت‌اسلامی در آمدپیامبرعالیقدر اسلام خطاب به همبستگانش که آنروزگار درکشورعربستان به منزله برهمن‌ها در هند بودند می‌فرماید :

ای جماعت قریش خـداوند نخوت و تکبر جاهلیت وافتخارکاذب به‌پدران وتکیه براشرافیت را ازمیان شما برداشت ای مردم تمام شماازنسل آدم و آدم از خاک سرشته است افتخار و تکیه بر نژاد وتبار بیمورد است و هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی برعرب برتر و والاتر نمی‌باشد عزیزترین شما در پیشگاه الهی پروا پیشه‌ترین شماست . (۲)

۲ـ دریک‌چنین‌اجتماعی‌مشکلات‌نسل جوان‌یاحرفه وشغل‌یامشکلات خانوادگی میان فرد یا گروهی از افراد ومیان‌مواهب شخصی و رشد وپرورش ویژگیهای فردی و خصوصیات رنگارنگ که‌در وجودشان‌نهفته‌است و نیروهای بخشوده از سوی خدا پیش می‌رود . و این همان چیزی است که در اسلام تا آن حد که در ورایش چشم انداز و غایتی برای بینش‌گرنیست‌می‌یابیم‌بدین

۱ـ مسند ابن‌حنبل ملتقی الاخبار مع نیل الاوطار (جزء۴، ص ۲۱۱) .

۲ـ جامع ترمذی ـ مشکات المصابیح . ارباب المفاخره .

معنا که‌در می‌یابیم بردگان ومحرومان و دودمان‌شان‌به‌ولایت‌وحکومت‌نواحی واقالیم‌منصوب و کرارا" به سمت فرماندهان ارتش گزیده می‌شدند وهمین‌ها کسانی‌بودندکه‌سردمداران‌وروسا وتخمه‌داران‌وصاحبان‌کیا وبیا وخاندان‌های شریف واشراف ونجباء ،ملزم‌به‌تبعیت‌ازفرمانشان بودند. و در ظل‌ولایتشان زندگی کرده بدون کوچکترین ناخشنودی و کراهت مطیع امرآنهابودند. در میان این گروه از طبقات پائین بسیاری از کفاشان و نعالان بودندکه‌رهبری مردم را بعهده داشتند چنانکه می‌توان درمیانشان از نساجان و خبازان و بزارها و بقالها و دیگر صاحبان حرفه و شغل را یافت که مناصب عالی افتاء وقضاوت را عهده‌دار بودند که تمامی همین‌ها امروزه از جمله شیوخ اسلام و در زمره سلف صالح بحساب می‌آیند. حتی در حدیث از قول‌نبی‌اکرم وارد است که می‌فرماید:

اسمعوا واطیعوا ولو استعمل علیکم عبد حبشی(۱) گرچه‌انسانی‌حبشی شما را بکار بکشد به فرمانش گوش کرده و اطاعتش کنید.

۳ــ دریک چنین اجتماعی دیگر جائی‌برای‌دیکتاتوری و استبداد شخص یا گروه‌نمانده ویا امکان‌صعود وتکیه براریکه‌قدرت ودیکتاتوری‌نخواهد بود زیرا هر عضو از افراد این اجتماع خلیفه و نماینده‌خداست وهیچ گروه یا فردی از افراد نمی‌تواند حق خلافت را از جمهور مسلمین سلب و منتزع ساخته و خود را مصدر مسیطر بر نفوس قلمداد کند وکسی‌که‌در اسلام متعهد این‌امراست‌مقام ومنزلت‌حقیقی‌اش از سوی جمهور مسلمین و خلفا وباتفویض قدرت خلافت بیک شخص و قراردادن او بعنوان نقطه ثقل و کانون قدرت و تجلی نیروهای خلیفه اللهی در وجود او بمنظور اجرای احکام و دستورات وحرکت‌آرام‌این‌کشتی‌که‌این پدیده برخاسته از رضایت و خشنودی‌وهماهنگی

۱ــ الجامع الصحیح للبخاری ــ مشکاه المصابیح. باب الاماره.

و وحدت کلمه آنهاست، می‌باشد (۱).

شخص مشروح الذکر از یکسو در پیشگاه خداوند مسئول و ازسوی دیگر در پیشگاه عموم خلفاء یعنی مسلمینی که امر خلافت ورهبری را بماو تعویض نموده‌اند مسئولیت دارد. چنین شخصی اگرشیوه استبداد پیش گیرد وخود رامحورمطلق العنان ودیکتاتور علی الاطلاق سازد غاصب است وغاصب خلیفه نباشدچراکه‌روش‌دیکتاتوری‌درحقیقت‌باخلافت عمومی تضاد دارد وتردیدی نیست‌که‌دولت‌پرقدرت‌اسلامی‌یادولت‌مطلقه Totalitariam جهانشمول

۱ــ نکته حساس مطلب و جان کلام همین جاست کانون اشتراک درک و فهم ومرکزتفاهم و وجه‌افتراق وتفارق همین است برادر عزیزاهل سنت‌مابالاخره پس از زحمات ودرگیریهای لفظی به این نتیجه‌رسیدندکه‌اصل رهبری‌جمهور مسلمین‌برمبنای‌تفویض وتمرکزقدرت در دست یک نفر که از سوی همه‌مسلمین کارگزار نماینده اجرای احکام است تجلی می‌یابد و ازسوئی می‌دانیم که در مذهب شیعه تجلی وتمرکز قدرت‌اجرای‌احکام در دست پر قبض امام که‌همان خلیفه بحق می‌باشد تحقق می‌یابد نقطه اشتراک اصل تمرکز قدرت در یک شخص و نقطه افتراق نصب این شخص از سوی خلق یاخالق‌است. اهل‌تسنن منصوبیت را از ناحیه خلق و شیعه این منصب را چون پیامبری‌ونبوت‌ازسوی خالق و فرستاده‌ٔ او می‌داند زیرا معتقد است که خالق و فرستاده او به چم و خم و زیر و بم و پیچ و خمهای زندگی اجتماعی سیاسی واقتصادی‌انسانها بی‌نهایت آگاه و دانا بوده و صلاحیت رهبری را در وجود امام هموست که تشخیص می‌دهد.

شیعه برای جلوگیری از تناقضات و هرج و مرجها رهبری امت‌را پس از پیامبر به امام منصوب از جانب خدا می‌داند و معتقداست‌تنهاهموست‌که دور از جنجال خواستهای حق و باطل و بر حذر از هوسهای مردم بر مبنای عدل و حق و ملهم از فیوضات الهی حکومت می‌کند.

تمامی شئونات حیات و زوایای آنست لیکن اساس این قدرت ونفوذ واحاطه همه جانبه Totality قانون جامع و گسترده الهی است که اجرایش در میان توده مردم به حاکم مسلمان تفویض شده است و همه آنچه درنظامنامه جاوید الهی (قرآن) از روشنگریها ودلایل منطقی تا آموزشهای سالم شئونات حیاتی با اجرای کامل و در برگیرنده مفید فایده و بهرمند از سود سرشار است. اماحاکم مسلمان خود بخود واز سوی خویش نمی‌تواند درمقابل تعالیم و آموزشها و روشنگریهای قرآن روش دست و پا گیر تقیدات اجتماعی (Regimenation) را بکار گیرد (۱)

حاکم مسلمان که مبتنی برکتاب خدا حکومت می‌کند نمی‌تواند مردم را به زور مجبور به انتخاب حرفه وشغل کند چنانکه نباید آنها را در کسب هنری مقید و مجبور سازد یا که فرزندان ملت را به آموختن نوعی علم وادار نماید زیرا اسلام به امیر و فرمانده و حاکم قدرت ونفوذ مطلق العنانی راکه بدان وسیله طاغوت‌های مسلط معاصر (Dictators) در روسیه و آلمان و ایتالیا برگرده ملت سواربودند وعناصری چون رضاخان قلدر و آتاترک در ترکیه به آن تمسک جستند و بکار گرفتند نبخشیده است.

نکته مهم دیگری که شایان کمال توجه است اینکه هر فردی ازافراد مسلمان با توجه به ویژگی فردیش مسئول است Personal Responsibility و دراین مسئولیت فردی هیچکس با اوشرکتی نداردبنابراین

۱ــ تقیدات اجتماعی یا تقیید اجتماعی. اصطلاحی است در کشورهایی که شیوه آنها برمبنای استبداد و دیکتاتوری بنیان‌گزاری شده است و به دیگر بیان محدودیت‌های اجتماعی ناشی ازنظام استبدادی است چون نازیسم آلمان وفاشیسم ایتالیا و بدان معناست که این رژیم‌ها تمامی افراد کشور رامقیدبه اجرای قید و بندهائی از قوانین حکومت در جمیع شئونات حیات اجتماعی و اقتصادی خود نمایند. (م. الندوی)

باید هر فردی آزادی کامل خویشرا در کانون وحدود مقررات مجازطلب کند تا روشی را که می‌خواهد توان گزینش و انتخاب داشته باشد ونیرویش را در جهت ظهور و بروز تمایلاتش به منظور انتخاب شغل و حرفه و اختیار هنر و کسب وکارمصرف‌کندکه‌اگر موانعی از سوی امیریاحاکم بررهگذر تجلی‌استعداد مسلمین پیش‌آید ستم است و ستم در پیشگاه‌خداعقوبت‌خیزمی‌باشدبهمین خاطر است که اثری از اینگونه تقیدات و محدودیت‌های اجتماعی در عصر نبی‌اکرم (ص) و جانشینان او بچشم نمی‌خورد.

۴ـ دراین اجتماع حق هر فرد خواه زن یا مردبطوریکسان وتساوی است (بشرط اینکه عاقل و بالغ باشند.) یکی‌دیگر از حقوق افراد مسلح‌حق رای بر سبیل سرنوشت دولت است چرا که همو به سهم خویش بهره‌مند از سیستم خلافت‌عمومی‌اسلام است و سهیم در سرنوشت و سرگذشتش،که‌جهان آفرین‌هستی‌بخش‌خلافت را به‌شرایط خاصی از کفایت وثروت مختص‌نساخته بل زیر بنا را مشروط به‌ایمان وفقط مقید به‌عمل‌انقلابی وابسته‌به ایدئولوژی مقرر فرموده است بنابراین جمیع مسلمین در حق رأی و اظهارنظر مساوی و یکسانند..

* * *

۱۲

همآهنگی میان
اندویدیو آلیسم وسوسیالیسم

این شمهای از مزایای دموکراسی صالح و شایسته است که دراسلام بهچشم میخورد از طرفی دیگر میبابیم که اسلام باب اندوید یوآلیسم Individualism یا فرد گرائی که ویرانگر نظام سوسیالیسم Socialism یا جامعهگرائی است مسدود نموده است.

گواینکه درنظام اسلام شخصیت فرد چنانکه در نظامهای کمونیسم

و فاشیسم تباه گردد در هم نمی‌کشند چنانکه درنظام اسلام تصریح شده‌که فرد نمی‌تواند از حدود خود تجاوز کرده و زیانی به جامعه‌رساندهمین ایده درنظام دموکراسی غربی نیز بیانگر و مویدموضع فرد است .

هدف‌حیات فرد دراسلام‌عینا"همان هدف جامعه است یعنی‌اجرای قانون‌الهی در دنیا وپی‌گردی‌وتحصیل‌رضامندی خاطر باری‌تعالی درآخرت . مضافا" اینکه‌اسلام‌آنچه‌لازمه‌تحقق شخصیت فرد و حقوقی که متعلق‌به‌آنست باو داده است کما اینکه وظایف ویژه‌ای رادر رعایت‌ازحقوق‌فرد بعهده‌جامعه گذارده است و بدینسان تصویری روشن از اندویدیوآلیسم و سوسیالیسم در اسلام بچشم می‌خورد و هماهنگی (Harmony) شگفتی میان آندو تجلی می‌یابد تا آنجا که برای فرد بسهولت رشد توان و رقای شخصیت‌امکان‌پذیر می‌باشد که بیاری همین توان و نیروی متبلور و مترقی درجهت‌خیروسعادت و رفاه جامعه می‌کوشد .

این خود مقوله ایست مستقل که دراین‌موضع‌قادر به‌ادای حق‌بیان وشرحش نمی‌باشم چرا که صرفا" خواستم‌ام آنچه را قبلا" اشاره نمودم ازسوء تفاهمی که ممکن است برای خواننده در فصل آینده در زمینه‌شرح‌دموکراسی اسلام پیش‌آید جلوگیری کنم .

۱۳

دولت اسلامی و تشکیلات آن

ژرفانگری در بیانات گذشته در مورد خلافت عمومی و جهانشمولی به ریشه‌ها و تفصیلاتش روشنگر این معما تواند بودکه‌موضع ومقام امام‌یاامیر یا رئیس‌در دولت اسلامی بیشتر و یا کمتر از جمهور مسلمین (خلفاء) که از سوی خویش ایشانرا برگزیده‌اند که با فضیلت و پرواپیشه‌تر از آنها هستند وردای امانت خلافت را تن پوششان ساخته‌اند نیست‌وجه‌تسمیه‌آنهابه‌خلیفه

معنایش این نیست که فقط هموست خلیفه بل بدین‌معناست‌که‌خلافت عمومی مسلمین در وجود او متمرکز و مرتکز شده است .

و حالا شما را به گوشه‌ای از تفصیلات حکومت اسلامی ولو بر سبیل اجمال آگاه می‌سازم تا تصویری روشنی بخش وآگاهی‌آفرین‌از خود ببارآورد که پیروزی و موفقیت بدست خداست .

اولا" : انتخاب امیر برمبنای آیه شریفه ذیل است .

ان اکرمکم عنـدالله اتقاکم (حجرات : ۱۳)

عزیزترین واحترام‌انگیزترین‌شما در پیشگاه خداوند پرواپیشه‌ترین شماست .

بدین معنا که : کسی برای امارت برگزیده می‌شود که مسلمین به او اطمینان و به روش و سرشت و خوی و خلقش اعتماد داشته باشند . وقتی او را انتخاب کردند امرش مطاع ودر حکومت بایدمورد اطاعت‌بوده و سرپیچی از امر و نهیش سزاوار نیست و باید که در اجرای اوامر مادام‌که‌تابع شریعت اسلام و اساس حکومتش برمبنای کتاب خدا وسنت پیامبر باشد بر او اعتماد کامل داشت .

ثانیا" . امیر اسلامی بر دیگران یعنی بر جمهور مسلمین در قانون برتری و فضیلتی ندارد او هم چون دیگران می‌باشد عامه مردم‌وقتی‌درمشی سیاسی‌اش با مردم اشتباه و خطایی دیدند و لغزشهائی درحیات‌شخصی‌اش ملاحظه شد برآنهاست که او را مورد نقد و بررسی و بازرسی قراردهند .

و اگر جامعه بخواهد او را از منصبش عزل وبه‌محاکم قضائی بکشاند درچنین شرایطی شایسته نیست که با او طوری رفتار کنند که ازسایرمسلمین برتر و ممتازتر جلوه‌گر شود .

ثالثا" .امیر باید درامور خود به رایزنی ومشورت پردازد .ومجلس شورا باید طوری‌باشد که مورد ثقه و حائز اعتماد جمیع‌مسلمین باشد اشکال شرعی در انتخاب این مجلس با آراء و نظریات مسلمین (Voices) وجود

ندارد گرچه نظیر چنین برنامه‌ای را نمی‌توان درعصر خلافت راشدین‌سراغ نمود .

رابعا" . جریانات و امور در چنین مجلسی عموما" برمبنای اکثریت آراء اعضاء تشکیل دهنده مبتنی است گواینکه اسلام کثرت تعداد را ملاک حق و باطل نمی‌داند . (مائده: ۱۰۰)

بگو هرگز شخص پلید با انسان پاک و آگاه برابر نیست هر چند که اکثریت با اشخاص پلید باشد .

از دیدگاه اسلام ممکن است یک انسان رای و نظری درست تر ودر یکی از مسائل نسبت بسایر اعضاء مجلس بینشی آگاهانه‌ترداشته‌باشد که‌اگر چنین باشد سزاوار نیست که رأی و نظر مشروح‌فوق به‌دلیل اینکه‌جمع انبوهی آنرا تأیید نمی‌کنند از دور خارج شده و کنار زده شود .

بنابراین‌امیرحق‌دارد که‌نظر اقلیت رابپذیرد ویا که با نظراکثریت موافق باشد و نیز می‌تواند مخالف نظرتمامی‌اعضای‌مجلس‌باشد ورای‌خویش را به اجرا و آزمون گذارد اما بر جمهور مسلمین ضروری است که‌مراقب‌روش امیر در روال‌تبادلاتش بارعیت‌بوده و رفتارش راشدیدا" کنترل کندوببینند که او آیا در کارها براساس پروای از خدا انجام وظیفه و قضاوت می‌کند یاکه متکی برهوس‌نفسانی‌خویش‌است ؟ که اگر او را در عمل تابع‌احساسات‌هوسانه دیدند ملزم به عزل و خلع او از مقامش می‌باشند .

خامسا" .کسانی‌که‌خود راکاندید یا بطریقی می‌کوشند که‌برای‌امارت گزیده یا منتخب عضویت مجلس شوری یا هر مقامی از مناصبی که انگیزنده مسئولیت است شوند جهت مناصب و مقامات فوق انتخاب نخواهند گردید چرا که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید . بخداسوگند ماکسی‌رامسئول و سرپرست کاری نمی‌کنیم که خود خواسته و یا که خویش را حریصانه کاندید آن مقام کرده باشد .

پیداست‌که در جامعه اسلامی اصولا" جائی برای کاندید شدن‌جهت

مناصب وتبلیغات انتخاب شدن‌که لازمه آنست وجود ندارد چون با ذوق و عقلیت اسلامی ناسازگار است که کسی یا دو یا سه چهار نفر از هوادارانش برخیزند وعلیه‌یکدیگر تبلیغات راه بیاندازند و چنین و چنان کنندکه‌مروت وشرف اسلامی ملکوت گشته و محافلی برپاسازندکه‌خویش را ستایش ودیگران رامذمت‌نموده و روزنامه‌ها و مجلات را وسیله‌تبلیغات خود سازند وبلندگوها را به‌انواع حیله‌ها و سودخود براه‌انداخته واصحاب‌صوت راباپول استخدام و شب و روز برای تحمیق ملت بوق و کرنا زنند آنوقت کسی‌موفق وپیروزشود که بیشتر دروغ گفته و حقه وکلک زده واسراف‌در ولخرجی وپول‌پخشی‌داشته است.

این همان راههای ملعون دموکراسی شیطانی‌می‌باشد. وآنوقت‌کسی که سرمایه‌وبضاعتی ندارد باید هرچند که دارای‌فضل وکمالی‌هم‌باشد عزلت گزین و گوشه‌گیر باشد.

ششم. درمجلس‌شورای‌اسلامی نمی‌توان اعضای آنرا به فراکسیون ها و احزاب تقسیم بندی کرد بلکه هر کس رأیش بحق مشخص کنندمصفت‌فردی اوست‌بنابراین‌اسلام‌اهل شور را به‌فراکسیون و حزب نمی‌کشاند و موضع‌گیری حزبی که بر حق یا باطل است نمی‌کند چرا که اقتضای روح اسلامی آنست‌که برمحور حق بچرخد و به‌اندازه سرموئی از آن منحرف نشود واگردیدند نظر یکی از آنها حق و بجاست با او موافق باشند و اگر نظرهمان‌شخص را دریک مساله دیگر خلاف حق دیدند لازم است که با او معارض و مخالف باشند.

هفتم. هیئت‌قضائی وحکومتی دراسلام از تأثیر دایره نفوذوحدود هیئت‌های اجرائی بیرون می‌باشد چرا که وظیفه قاضی اجرای‌قانون‌الهی‌در میان افراد انسان است بنابراین قاضی درمقام قضاوت نایب‌ازجانب خلیفه نیست بل قاضی نایب مناب خداوند تبارک و تعالی است.

بدین ترتیب خلیفه در مجلس قضاوت چونان دیگر مردم است و هیچ‌استثنائی درحضور درمجلس‌قضائی و داوری با دیگران ندارد ونمی‌توان

او را بخاطر شرف مقام یا شرف خانوادگیش یا رتبهاش از سایرین جدا نمود .
واگر شخص مزدور یا کارگر یا بزرگر یا فقیر بی بضاعتی باشدو برعلیه عالی‌ترین مقام حتی امیرالمومنین شکایتی تسلیم دادگاه کرد برقاضی ضرور است که برمبنای حق و عدالت حکم نموده وقانون شرع را برخلیفه جاری سازد تا دعوا یا شکایتی که علیه خلیفه اقامه شده درست مانند اینکه بخواهد بر یکفرد عادی حکم نماید در مورد او هم بتواند همان حکم را صادر کند وهمینطور اگر خلیفه ازفردی شکایت داشته باشد نباید به صرف اینکه او خلیفه است و دارای قدرت و مقام اجرائی ، غلیان و هیجان وجودیش را خاموش نمود بلکه باید ادعا و شکایت او را همچون سایرافراد مسلمان به محکمه ارجاع و تحقیقات شرعی و بررسی‌های قانونی را درمورد شکایت او بعمل آورد .

با قسمتی از انتشارات این موٴسسه آشنا شوید

۱ـ زودآموز خواندن قرآن — تألیف سید ضیاءالدین تنکابنی، چاپ هشتم

۲ـ تمرین قرائت قرآن — چاپ سوم

۳ـ تربیت براساس تقوی — تألیف رضائی، چاپ دوم

۴ـ نظریات اقبال در سیستم آموزشی اسلام — چاپ دوم، تألیف نقوی، ترجمهٔ م.م. بحری

۵ـ با مجازتهای اسلامی آشنا شویم — تألیف فروغ تنکابنی، چاپ دوم

۶ـ یکصد سخن ازپیامبر اکرم (ص) — جمع‌آوری جعفر پازوکی، چاپ سوم

۷ـ تغییر سنگر امام حسن (ع) و امام رضا (ع) در مبارزه — تألیف حیدری قزوینی، چاپ دوم

۸ـ امام هادی (ع) و نهضت علویون — تألیف محمد رسولی دریائی